



ISC
Islamic Studies Center
01220-86613 کدهمایش

هشتمین همایش ملی حکیم سبزواری، طراحی و آسیب شناسی برنامه
درسی و متون آموزشی فلسفه اسلامی

8th National Conference in Honor of Hakim Sabzevari, Designing
and Pathology of Curriculum And Textbooks of Islamic Philosophy

بررسی آراء و نظریات حکیم سبزواری حول الاهیات بالمعنی الاخص

شهناز کرمی¹

چکیده

یکی از مباحث مهم در فلسفه، بحث وجود صفات الهی می باشد. در این مقاله نظریات حکیم سبزواری پیرامون وجود، علم و قدرت خداوند ذکر شده است. بر اساس نتایج بدست آمده در این پژوهش می توان گفت که در مباحث وجود، وجود واجب به طرق مختلف از جمله برهان صدیقین، توسط حکیم سبزواری اثبات شده است. همچنین توحید و بساطت واجب را با تقریرهای خود اثبات کرده اند. همچنین در مباحث مربوط به علم، اقسام علم واجب از جمله علم ذات به ذات، علم ذات به غیر در مقام ذات و در مقام فعل، توسط حکیم سبزواری مطرح گردیده است و آن را اثبات کرده است. در مباحث مربوط به قدرت واجب، تفسیر معنای قدرت از دیدگاه حکیم سبزواری می توان گفت، که ایشان وجود تلازم بین تفسیر حکماء و متکلمان را نفی می کند و تفسیر متکلمان را باطل می داند.

کلیدواژه‌ها: الاهیات بالمعنی الاخص، حکیم سبزواری، وجود، علم

¹ کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، دانشگاه ایلام، sh.karami2019@gmail.com

1. مقدمه

فلسفه ی اسلامی یکی از مکاتب مهم فکری است که تلاش کرده است به پرسش های اساسی انسان پاسخ دهد. در این میان حکمت متعالیه مهمترین مکتب فلسفه اسلامی است که برای این پرسش ها پاسخ هایی را ارائه کرده است و در حال حاضر این مکتب سیطره چشمگیر و غیرقابل انکاری بر محافل فلسفه اسلامی داشته است و پیروان زیادی دارد. در این بین شارحان و تعلیقه نویسان، آثار فلسفی حکیم سبزواری را مورد بررسی قرار داده اند و تحلیل های متفاوتی از نظام فلسفی آن ارائه داده اند. مرور اجمالی آثار حکیم سبزواری نشان می دهد که در مباحث الهیات بالمعنی الاخص، تحلیل های متفاوتی را بیان کرده است که می توان به این موارد اشاره کرد: مثلاً در بحث مباحث وجود واجب (در برهان صدقین، تفسیر متفاوتی را ارائه می کند) یا در مورد تفسیر قدرت مباحصی مطرح می شود که نظرات متفاوتی را نیز حکیم سبزواری در این زمینه ارائه داده است (ابراهیم ، 1392، ج 1: 18).

فلسفه درباره هستی شناسی یا همان موجود بما هوم موجود، بحث می کند و طبق آنچه در الهیات شفاء آمده است فلسفه را به اعتبار شریف ترین جزء مباحث آن، یعنی مباحث مربوط به خداوند، الهیات می گویند. مباحث الهیات به دو بخش تقسیم بندی می شوند: بخش نخست به مطالبی که به امور عامه مشهور است، اختصاص دارد. بخش دوم دربر دارنده مباحث اثبات وجود واجب، صفات و افعال او می باشد، بخش دو الهیات بالمعنی الاخص نام دارد (فناپی اشکوری، 1389، ج 1: 11-12). از جمله مسائلی که درباره وجود واجب مطرح می باشد، این است که در قدم اول باید وجودش اثبات گردد. در حیطه اثبات وجود واجب، مسلک های مختلف راه های گوناگونی را طی کرده اند. حکمای طبیعی به واسطه حرکت، بر وجود واجب استدلال می کنند. متکلمین از تغیر عالم به حدوث آن بر اثبات وجود واجب استدلال می کنند. حکماء هم برای اثبات وجود واجب از راه های گوناگونی استفاده کرده اند از جمله ارائه برهان از طریق نفس ناطقه، برهان امکان و وجوب و برهان صدیقین. در زمینه اثبات وجود واجب آنچه به عنوان یک راه اسد و اخضر مطرح است و اشرف از بقیه طرق است، برهان صدیقین می باشد که از خود واجب به واجب می رسمیم و وجودش را اثبات می کنیم بدون اینکه غیر او را واسطه در اثبات قرار داده باشیم (سبزواری، 1389، ج 1: 63-76).

علم واجب به سه قسم تقسیم می شود، قسم اول، علم واجب به ذات خود، یا واجب الوجود به ذات خود علم دارد زیرا او موجوداتی را همانند مجردات خلق کرده است که به ذات خود علم دارند و این کمال عین وجود آنهاست. پس واجب الوجود که معطی این کمال است آن را به نحو اتم دارا می باشد. بنابراین واجب الوجود به ذات خود عالم است. قسم دوم علم واجب به اشیاء در مقام ذات به گونه ای که درباره نحوه علم واجب به اشیاء در مقام ذات، اقوال گوناگونی مطرح شده است و معرکه آراء می باشد. از جمله اول: علم واجب علمی حصولی و صوری است این قول منسوب به مشائین می باشد. دوم: علم واجب علمی حضوری است که این سختن اشراق و پیروان او می باشد. سوم: نظریه اتحاد عالم و معلوم که مراد از معلوم صورت می باشد، است. چهارم: علم تفصیلی واجب، صور مفارقه و مثل الهیه است. قائل این سخن افلاطون می باشد. پنجم، سخن معتزله که به ثبوت معدومات قائل هستند. ششم: مذهب صوفیه که به اعیان ثابته لازمه اسماء و صفات معتقد هستند. هفتم: علم صورت است در عقل کل، نه در ذات واجب و علم واجب به عقل، علمی حضوری می باشد. قسم سوم: علم به واجب به اشیاء در مقام فعل، که در این زمینه هم نظریاتی متفاوتی ارائه گردیده است، به گونه ای که برخی علم حضوری واجب به اشیاء مادی را منکر شدند. در حالی که علم واجب، علم تفصیلی-حضوری مع الایجاد به نحو وحدت در کثرت می باشد، و تمام ماسوای واجب از جمله مادیات، بعد از ایجاد معلوم به علم حضوری حق هستند (همان: 140-141).

مفهوم قدرت از جمله مفاهیمی است که در تبیین معنای آن میان متکلمان و حکماء اختلاف نظر وجود دارد. مرحوم حاجی سبزواری در شرح منظومه در این رابطه می گوید که معنای قدرت در نزد متکلمین عبارت است از صحت فعل و ترک آن، و در ادامه این تعریف را مردود دانسته بدین جهت که صحت، همان امکان بوده و لازم می آید که واجب الوجود بالذات که من جمیع الجهات واجب است، متصف به صفت امکان شود که این با وجوب من جمیع الجهات واجب منافات دارد. سپس بیان حکماء را در معنی قدرت ذکر می کنند که قدرت یعنی بودن فاعل به گونه ای که اگر خواست، انجام دهد اگر نخواست انجام ندهد. همین تعریف را مورد قبول حکماء می داند. طبق این تعریف، خداوند فاعل موجب به کسر جیم می باشند نه موجب به فتح جیم، یعنی فاعلی که صدور فعل از او واجب باشد بدون داشتن قدرت و اختیار (سبزواری، 1369 ج 5: 614-616).

با توجه به موارد بیان شده، پژوهشگر در این پژوهش به دنبال این موضوع بوده تا به بررسی آراء و نظریات حکیم سبزواری حولِ الاهیات بالمعنی الاخص، بپردازد.

2. پیشینه تحقیق

سید محمد صالح و همکارانش در سال 1391، در پژوهشی به بررسی واکاوی استشهاد به حدیث اعرفوالله بالله در برهان صدیقین سبزواری پرداختند. در این مقاله تلاش شده که اقوال پیرامون این حدیث مورد بررسی انتقادی قرار گیرد که آیا می شود به چنین احادیثی استناد کرد بر تایید برهان صدیقین یا خیر. که در مجموع، نگارنده ها اذعان می دارند که این استشهاد مطابق ظاهر حدیث است و با توجه به خانواده حدیثی معرف الله بالله پذیرفتنی است.

توکلی و قاسمی در سال 1396 در پژوهشی به بررسی موضوع امکان معرفت عقلی به خداوند متعال از منظر حکیم سبزواری پرداختند. آنها در پژوهش خود بیان داشته اند که به طور معمول در آثار فلسفی مسلمین، معرفت پذیری خداوند به صورت مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است بلکه در بیشتر موارد به عنوان یک اصل موضوع تلقی گشته است. حکیم سبزواری علی رغم رویکرد منتقدانه ای که در نسبت با اندیشه های تعطیل گرایانه اتخاذ نموده، عقل را بدون مدد الهی عاجز از معرفت خداوند می داند و بیان می کند آنچه که خداوند را از طریق براهین می شناسد، عقلی است که به نور خداوند تقویت گشته است و در عین حال عقل از نیل به کنه ذات خداوند ناتوان است، بدان جهت که علم حصولی اکتناهی منوط به حصول تام ماهیت معلوم برای عالم است و خداوند به سبب تنزه از ماهیت از دسترسی عقول مبرا می باشد. حکیم سبزواری در تبیین نظریه خویش علاوه بر اقامه استدلال، به روایات صادره از ناحیه عصمت و نیز بیانات اهل معرفت استشهاد نموده است.

رستمی در سال 1397 در پژوهشی به بررسی مقایسه تحلیلی دیدگاه ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی در علم الهی به جزئیات پرداخته است. در این مقاله به کیفیت علم الهی به جزئیات از منظر حکیم سبزواری و علامه طباطبایی پرداخته شده است. سبزواری قائل است موجودات مادی معلوم بالذات خداوند بوده و مادی بودن آنها مانع علم حضوری به آنها نیست اما علامه طباطبایی معتقد است موجودات مادی متعلق ادراک و معلوم بالذات قرار نمی گیرند و ملاک معلوم بودن را مجرد از ماده دانسته و معتقد است، خداوند به صور اشیا علم دارد.

توفیقی پور در سال 1401 در پژوهشی به بررسی تعاملات کلامی- فلسفی مساله ی اشتراک معنوی وجود در خداشناسی از دیدگاه حکیم سبزواری و قاضی سعید قمی پرداخته است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و با ابزار کتابخانه ای به بررسی تعاملات کلامی- فلسفی مساله ی اشتراک معنوی وجود در خداشناسی از دیدگاه حکیم سبزواری و قاضی سعید قمی می پردازد. یکی از مسائل فلسفی که دارای جنبه های کلامی و به ویژه در مباحث خداشناسی و توحیدی دارد، مساله شناخت وجود خداوند و ارتباطش با دیگر مخلوقات است. از نظر حکمای اسلامی، ارتباط وجود خداوند با سایر موجودات از نوع اشتراک معنوی است اما از دیدگاه برخی متکلمان رابطه وجودی خداوند با سایر موجودات، از نوع اشتراک لفظی است. قاضی سعید قمی از جمله متکلمانی است که با دلایلی مانند تباین خالق و مخلوق، تشابه خداوند و مخلوقاتش در صورت پذیرش اشتراک معنوی وجود و نفی آن و بساطت مطلقه وجود به اشتراک لفظی وجود قائل می شود. اما حکیم سبزواری با الگوگیری و تاسی از شیوه حکمت متعالیه صدرایی و با دلایلی مانند عدم خلط مفهوم و مصداق و درک اختلافات با درجات تشکیکی و تمسک به ادله نقلی و ... به اشتراک معنوی وجود قائل می شود.

3. سوالات تحقیق

- 1- دیدگاه حکیم سبزواری پیرامون وجود واجب چیست؟
- 2- دیدگاه حکیم سبزواری پیرامون علم واجب چیست؟
- 3- دیدگاه حکیم سبزواری پیرامون قدرت واجب چیست؟

4. دیدگاه حکیم سبزواری درباره وجود واجب

4-1. تقریرات برهان صدیقین سبزواری

تقریر اول برهان صدیقین:

مرحوم سبزواری در تعلیقه خود بر اسفار می گوید: نیاز نیست برای اقامه این برهان به این همه مقدمه متوسل شد. زیرا می توان آن را جوری تقریر کرد که فقط مبتنی بر اصالت وجود باشد.

به این بیان که حقیقت وجودی که عین واقع و مرسله است، بالذات عدم را نمی پذیرد زیرا هیچ چیز مقابل خودش را نمی پذیرد از طرفی هر چیز که عدم را بالذات نمی پذیرد واجب الوجود چیز بالذات است پس حقیقت وجود که عین واقع است، واجب الوجود بالذات و للذات است (سبزواری، 1316، ج 9: 16-17).

این تقریر مرحوم سبزواری در تعلیقه ایشان بر اسفار است اما در شرح منظومه هم دو تقریر به روش خلف و روش مستقیم ذکر می کند.

تقریر دوم برهان صدیقین:

این تقریر از طریق برهان خلف است. حقیقت وجود که اصیل است اگر واجب بود مطلوب ثابت است اما اگر ممکن باشد به امکان فقری و تعلق بالغیر، این امکان حقیقت وجود، برگشتش به این است که حقیقت وجود واجب می باشد. بیان خلف: اگر حقیقت وجود دارای امکان فقری باشد پس حقیقت وجود متعلق به غیر است و غیر وجود یا عدم است یا ماهیت و هیچ یک از این دو یعنی عدم و امر عدمی صلاحیت ندارند که مبدا برای حقیقت وجود باشند. اگر وجود دیگری مبدا باشد این هم باطل است چرا که حقیقت وجود همان وجود صرف است که تشنیه و تکرار بر نمی دارد پس حقیقت وجود غیر ندارد لذا متعلق به غیر نمی باشد و این خلاف فرض است پس حقیقت وجود واجب بالذات است ولی این سخن باطل می شود، زیرا فرض ما این بود که حقیقت وجود عین فقر، ربط و متعلق به غیر است. در نتیجه باید گفت که حقیقت وجود نمی تواند ممکن باشد، بلکه واجب الوجود بالذات است (سبزواری، 1389، ج3: 505).

تقریر سوم برهان صدیقین:

این تقریر از طریق مستقیم اقامه شده است. حقیقت وجود را وقتی به اعتبار مراتب آن لحاظ کنیم، اگر درمیان این مراتب واجب الوجود و غنی بالذات، هم باشد که مطلوب ثابت است و مراتب مادون عین فقر و نیازمند او می باشند و الا اگر همه مراتب، ممکن و نیازمند باشند باید به دور و یا تسلسل بینجامد که هر دور باطل هستند پس باید سلسله ممکنات به واجب الوجودی ختم شود که غنی بالذات است (همان: 506).

تقریر چهارم برهان صدیقین

حقیقت وجود یک حقیقتی فراگیر است که عدم بر او بالذات ممتنع است. و حقیقتی که بالذات، عدم بر آن ممتنع است. واجب الوجود بالذات است پس حقیقت وجود، واجب الوجود بالذات می باشد (سبزواری، 1396، ج1: 15).

5. براهین حکیم سبزواری بر اثبات توحید واجب

1-5. برهان اول اثبات توحید واجب

صرف الوجود یا اقتضای وحدت دارد یا کثرت، یا نه اقتضای وحدت دارد و نه اقتضای کثرت. اگر مقتضی واحد باشد که مطلوب حاصل است و اگر نه اقتضای وحدت داشته باشد و نه اقتضای کثرت در این صورت باید وحدت یا

کثرت از ناحیه غیر به او داده شود و غیر آن یا عدم است یا ماهیت، ماهیت که امری عدمی است و عدم هم ناقض و طارد وجود است پس گیری در کار نخواهد بود تا به آن وحدت یا کثرت را اعطاء کند. اما اگر مقتضی کثرت باشد در این صورت هر فردی که از آن که موجود شود، لازم می آید که کثیر باشد. چون که مفهوم صرف الوجود کثرت ذاتی اش می باشد لذا هر فردی از آن موجود شود، این ویژگی ذاتی همراه فرد او هم خواهد بود به گونه ای که هر فرد، خودش هم کثیر می باشد در حالی که این خود متناقض است و باعث می شود فردی در کار نباشد فرد که نبود کثرتی هم نخواهد بود، بنابراین صرف الوجود اگر مقتضی کثرت باشد، لازمه اش این است که هیچ مصداقی نداشته باشد. پس صرف الوجود مقتضی وحدت است و هیچ شریک، شبیه و نظیری در وجوب وجود ندارد (سبزواری، 1389: ص 511).

2-5. برهان دوم بر اثبات توحید واجب

اگر دو واجب الوجود داشته باشیم باید گفت این دو، وجه اشتراکی دارند و آن هم وجوب وجود است و از طرفی برای مصحح اثنینیت باید تمایز هم داشته باشند. پس جهت اشتراک و جهت افتراق دارند که اگر جهت اشتراک را جنس بگیریم جهت افتراق فصل خواهد بود یا اگر جهت اشتراک را به مثابه نوع واحد و جهت افتراق را همانند عوارض شخصیه بگیریم در هر صورت هر کدام از واجب الوجودها مرکب خواهند بود و وقتی ترکیب راه پیدا کرد احتیاج را هم به دنبال خواهد داشت زیرا وقتی مرکب بودند نیازمند اجزاء خواهند شد و نیازمندی و احتیاج با وجوب وجود سازگاری ندارد به خاطر اینکه وجوب عین بی نیازی است. پس واجب الوجود متعدد نیست بلکه واحد است (همان: 512).

6. براهین سبزواری بر اثبات بساطت واجب

1-6. برهان اول بر اثبات بساطت واجب

مقدمتا باید گفته شود که اجزاء یا به وجود واحد در خارج موجود هستند یا به وجودات متعدد موجود. و در صورت اول باید در ذهن به صورت لابلشروط اعتبار می شوند که اجزاء حملیه است و اگر به شرط لا اعتبار شوند، اجزاء وجودی ذهنی خواهند بود مانند ماده و صورت ذهنی. و اما در صورت دوم یا تباین در وضع دارند که می شود اجزاء مقداری، و اگر اینچنین نبود پس اجزاء خارجی می باشند مانند ماده و صورت خارجی. پس اجزاء یا حدیه است مثل اجناس و فصول که اجزاء ماهیت نوعیه اند یا اجزاء ذهنی مثل ماده و صورت ذهن یا اجزاء خارجی مانند ماده و صورتی

که جنس در خارج از آنها تشکیل می شود و یا اجزاء مقدار به مانند اجزاء یک متر چوپ. پس می گوید اگر واجب الوجود مرکب از اجزاء باشد به هر نحو از انحاء ترکیب که ذکر شد آن اجزاء از سه حالت خالی نیستند یا ممتنع الوجود اند که این فرض بدیهی البطلان است یا ممکن الوجوداند و یا این با وجوب آن کل سازگار نیست و یا اینکه آن اجزاء، واجب الوجود باشند به گونه ای که واجب الوجود مرکب از این اجزاء واجب باشد که در این صورت خلاف فرض لازم می آید. بیان خلف: فرض این است که واجب الوجودی واحد داریم که مرکب است از اجزائی که خود این اجزاء هم واجب الوجوداند و یک واحد حقیقی واجب الوجود را تشکیل می دهند. وقتی به این اجزاء توجه کنیم، رابطه اینها با هم امکان بالقیاس الی الغير خواهد بود زیرا امکان بالغير اینجا معقول نیست چون با وجوب اینها منافات دارد. پس وقتی اینها با هم اینگونه ارتباطی داشتند نسبت اینها به هم مصاحبت اتفاقیه است و هیچ تلازمی بین آنها نیست زیرا تلازمف یا در رابطه علی و معلولی و یا بین دو معلول یک علت برقرار است اما بین اجزائی که خود، واجب الوجوداند چنین رابطه ای برقرار نیست. از طرفی بین اجزاء یک مرکب حقیقی باید فعل و انفعال و ارتباط برقرار بوده تا یک واحد مرکب صادق باشد. پس اگر مایک واجب الوجود واحدی داشتیم که دارای اجزائی بود که آن اجزاء هم واجب الوجود بودند، خلاف فرض لازم خواهد آمد. زیرا ما واجب الوجود واحد دارای اجزاء را فرض کرده ایم و حال آنکه در واقع به واجب الوجودهای متعدد رسیدیم پس اینکه واجب الوجود واحد داری اجزاء واجب الوجود باشد، باطل است. لذا واجب الوجود بسیط است و هیچگونه جزئی و ترکیبی نخواهد داشت (سبزواری، 1389: 537-538).

2-6. برهان دوم بر اثبات بساطت واجب

اگر واجب الوجود ماهیتش عین وجودش نباشد بلکه غیر وجودش باشد و دارای ماهیت باشد در این صورت وجود برای او وصف عارضی می شود و آن ماهیت، معروض این وجود خواهد شد. هر شیء عرض معلل خواهد بود. همانگونه که ذاتی شیء غیر معلل است. پس علت وجود آن ماهیت یا چیزی غیر از ماهیت است یا خود ماهیت خواهد بود. اگر علت، غیر ماهیت باشد پس ممکن است زیرا چیزی که محتاج به غیر بوده ممکن می باشد. و اگر علت وجود، خود ماهیت بوده باید ماهیت که علت است، وجودا مقدم باشد بر معلول، یعنی وجود خودش زیرا تقدم علت بر معلول تقدم به وجود است پس اگر این وجود متقدم و آن وجود لاحق، هر دو یکی باشند، تقدم

شیء بر نفس لازم می آید و اگر غیر هم باشند دور یا تسلسل رخ می دهد و در هر صورت به محال خواهد انجامید. وقتی علت دار بودن وجود واجب محال شد، سبب علت داشتن که عرضی بودن هست هم رخت بر می بندد از آنجا که وجود عارض ماهیت نبود در واقع ماهیت نخواهد داشت بلکه وجود واجب عین ماهیت خواهد بود. با نفی ماهیت از واجب الوجود جنس و فصل هم نفی خواهد شد و با نفی جنس و فصل، ماده و صورت هم نفی می شود پس واجب الوجود منزله از اجزاء و ماهیت می باشد (سبزواری، 1389: 23-24).

7. براهین سبزواری بر اثبات علم واجب به ذات خود

1-7. برهان اول بر اثبات علم واجب به ذات خود

در این ممکنات موجوداتی وجود دارد که به ذات خود عالم اند، هر انسانی علم حضوری به ذات خود دارد بلکه سایر اشیاء هم به خود علم دارند چون هر جا که وجود باشد علم هم هست اگرچه در بعضی مراتب، مثل هیولی علم به قدری ضعیف می شود که لاوجود می شود به خاطر ضعف وجودی که در آن هست لذا هر جا قوی یا ضعیف بود، علم هم همان شدت یا ضعف را خواهد داشت. موجوداتی همانند انسان و مجردات که به ذات خود علم حضوری دارند، ممکن و مخلوق واجب الوجود اند وقتی این ها که معلول اند علم حضوری به ذات خود دارند خالق و علت این ها هم به طریق اولی واجد این ویژگی خواهد بود. زیرا همان گونه که اصل وجود خود را از واجب دریافت کرده اند این وصف وجود یعنی علم را هم به واسطه همان وجود دارا می باشند پس واجب الوجودی که علم را به این ها عطاء کرده است خود نیز دارای علم است و به ذات خود آگاه است چون که فاقد شیء نمی تواند معطی شیء باشد، لذا از اینجا معلوم می شود که خود واجب الوجود هم علم حضوری به ذات خود دارد (سبزواری، 1389: 362).

2-7. برهان دوم بر اثبات علم واجب به ذات خود

حکیم سبزواری در برهان دوم خود از قاعده کل مجرد عاقل برای اثبات علم واجب الوجود به ذات خود استفاده می کنند. مراد از مجرد که در موضوع این قاعده اخذ شده، مجردی است که وجود خارجی داشته باشد و قائم بالذات بوده باشد به همین جهت این قاعده در مورد صور ذهنیه با اینکه مجردند جاری نمی شود چون که وجود خارجی ندارند. همچنین در مورد اعراض که مجرد از ماده هستند جاری نمی باشد. زیرا که قائم بالذات نیستند. مراد از مجرد، مجردی است که در خارج موجود است و

قائم بالذات می باشد. این موجود مجرد این چنینی عاقل می باشد. در ادامه برای اثبات مطلب می گوید این موجود مجرد یا قابلیت این را دارد که معقول واقع بشود یا خیر. بدون شک قابل پذیرش نیست که گفته شود موجود مجرد قابلیت معقول واقع شدن را ندارد زیرا موجود مجرد اگرچه شاید بکنه و حقیقت در بعضی موارد معقول واقع نشود اما ممکن است بوجه، ولو بالوجه العامه معقول واقع شود (مطهری، 1389، ج8: 273). نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که این معقولیت برای او بالفعل است یا بالقوه، زیرا دو گونه معقول وجود دارد یکی بالقوه و دیگر بالفعل. و اما معقول بالقوه مثل زید، که زید مورد احساس و تخیل ماست البته زید من حیث هو زید مورد تعقل واقع نمی شود، اگر بخواهیم زید معقول ما باشد باید او را از عوارض مفارقه تقشیر و تعریه کنیم مثل اینکه عوارض مشخصه زیدی را جدا کنیم تا انسان شود آن وقت است که انسان معقول می شود. بدون تردید در مورد موجود مجرد مفروض ما، قسم اول جریان دارد یعنی معقول بالفعل است، زیرا اگر با تقشیر و تعریه معقول گردد، این خلف خواهد بود چون که موضوع، عقلا مجرد فرض شده است. پس آن مجرد، معقول بالفعل است همانگونه که بالفعل عاقل، هم هست زیر عاقل و معقول در اینجا متضائف اند و متضائفان از حیث قوه و فعل متکافی اند. وقتی هرمجردی، بالفعل هم معقول بود و هم عاقل یعنی ذات خود را بالفعل تعقل می کند، لذا واجب الوجود که مجرد تام و فوق مجزئات است، ذاتش را بالفعل تعقل می کند و به ذات خود عالم و آگاه است (سبزواری، 1396: 563-564).

8. برهان حکیم سبزواری بر اثبات علم واجب قبل از ایجاد

در این مورد حکیم سبزواری برای اثبات علم واجب به اشیاء در مقام ذات و قبل از ایجاد به قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها استناد می کند. و علم واجب را از این طریق اثبات می کند. این قاعده را ملاصدرا تبیین کرده است. او در این باره می گوید کسی را روی زمین نیافتم که به این مهم دست پیدا کرده باشد. حکیم سبزواری می گوید در مقام علم واجب به اشیاء قبل الایجاد قول مرضی من همان سخن ملاصدرا در این باره است. به جهت آن که این قاعده در حکمت متعالیه ظهور کرده و تبیین شده است لذا بر اصالت وجود و تشکیک وجود مبتنی می باشد. بنابراین برای فهم بهتر این قاعده اشاره ای مختصر به این دو اصل خواهیم داشت سپس تقریر قاعده را بیان می کنیم.

اصالت وجود:

اصلی که به عنوان اساس حکمت متعالیه مطرح می باشد، اصالت وجود است. بر مبنای این اصل، وجود شیء واقع و خارج را پر کرده است. آنچه که از طرف جاعل صادر گردیده، همان وجود است. ولی ماهیت، در جعل و تحقق تابع وجود است و امری اعتباری می باشد که ذهن آن را از حدود عدمی وجودات مختلف انتزاع می کند. پس وجود یک حقیقت بسیط و یکپارچه است که ثانی بردار نیست (توکلی و قاسمی، 1396).

تشکیک وجود:

بر اساس این اصل، وجود در عین اینکه حقیقت واحدی است مراتبی و کثرتی دارد که در این عالم مشاهده می شود و این کثرات و اختلاف مراتب وجود از شدت و ضعف و کمال و نقض وجود ناشی می شود. این نحوه کثرات منافاتی با وحدت وجود ندارد. زیرا مابه الاختلاف در آن عین مابه الاشتراک است. و مرتبه هر موجودی عین آن موجود و بودن در آن مرتبه، مقوم وجود آن موجود است و عدم وجود در آن مرتبه نیز به معنای عدم هستی و وجود آن موجود است (توکلی و قاسمی، 1396).
و اما تحلیل این قاعده بر مبنای این اصول:

در این قاعده کلمه بسیط به کار رفته است و مراد از این است که هیچ گونه ترکیب اعم از ترکیب خارجی، ذهنی، مقداری، وجود و ماهیت و وجود و عدم در او راه ندارد پس بسیط الحقیقه آن است که هیچگونه ترکیبی در او را ندارد (سبزواری، 1396: 104).

مقصود از حمل، حمل شایع صنعانی نیست بلکه حمل حقیقت و رقیقت مراد است، زیرا در حمل شایع صنعانی، مثلاً وقتی گفته می شود زید انسان، هرچه را که انسان داشت، زید هم خواهد داشت، همچنین هر چه را که انسان نداشت، زید هم نخواهد داشت. اما در حمل رقیقت بر حقیقت، یک طرفه می باشد، یعنی هر چه را که رقیقت دارد، بر حقیقت حمل می شود، اما جنبه های سلبی و فقدانی اش کاری به حقیقت ندارد و گرنه بسیط نخواهد بود. و این محصول و نتیجه تشکیک در وجود است. زیرا در تشکیک، اتحاد موضوع و محمول در اص وجود است و تغایر آن در کمال و نقص می باشد که آن مرتبه بالا، کمالات این مرتبه پائین را دارا می باشد (جوادی آملی، 1393 ج 5: 55).

با توجه به نکاتی که ذکر شد، تقریر این قاعده این گونه خواهد شد که، وجود دارای مراتب است و اعلی مرتبه آن واجب متعال است و دارای بساطت محض می باشد که هیچگونه ترکیبی در او راه ندارد و دارای

وحدت حقه حقیقه است، بنابراین دارای تمام کمالات اشیاء، به نحو اعلی و اتم خواهد بود.

9. برهان حکیم سبزواری بر اثبات علم واجب بعد از ایجاد

ایشان در تبیین علم واجب به اشیاء-مجرد و مادی- در مقام فعل سخن شیخ اشراق را در این جهت می پذیرد و می گوید نحوه علم حق همان اضافه اشراقی است. اما در مقام استدلال بر مدعای خویش، همانند خواجه نصیرالدین طوسی استدلال می کند. استدلال او مبتنی بر مقدماتی است که ذکر می شود.

الف: ذات واجب علت معلولات است.

ب: علم او به ذات خود، علت علم به معلولات است

ج: ذات واجب و علم او به ذاتش که هر دو علت اند، ذاتا متحد می باشند، اگرچه تغایر اعتباری و مفهومی دارند.

نتیجه؛ پس معلول و معلوم واجب یعنی ذات ماعدا و علم واجب به ماعدا که هر دو معلول هستند ذاتا متحد می باشند و تغایر اعتباری دارند وگرنه صدور کثیر از واحد لازم می آید.

بنابراین ذات واجب متعال نور محض و نوریتش حقیقی است نه نوریت به معناری مصدر چنانچه از سنخ نورهای حسی و عرفی نیست که بدون شعور باشد و تنها بر سطوح مرئیۀ تابیده و احیانا دارای افول و زوال باشد، بلکه ذاتش نور محض و وجود مستقل می باشد که غیر از حیات و هستی چیز دیگری نبوده و از وابسته بودن به غیر مبرا است. انوار حسیه همان گونه که گفته شد، شعاع تابش آنها بر جدار و اشجار و سطوح بر و بحر گسترانیده می شود که تمام این موجودات بدون شعور هستند ولو نور واجب الوجود تنها این دسته از اشیاء را منور و موجود نکرده است بلکه عقول و نفوس که موجودات بالشعور هستند را نیز از تیرگی عدم رها کرده به عرصه ظهور رسانیده و در این مرحله نیز شعاع و پرتو نورش منحصر به موجودات ذی شعور نبوده بلکه پرتوهای نور وجودش وجودات انسانی و حیوانیه را نیز شامل می شود. این نور همانند انوار حسی اکتفاء به نورانی کردن ظواهر نکرده است، بلکه باطنها را هم مانند ظواهر در بر می گیرد و هیچ حاجب و مانعی مقابل این نفوذ نور وجود ندارد. همچنین ثانی بردار نیست کما اینکه مثل و شبیه و نظیر ندارد. در نتیجه باید گفت وقتی این ذات و نور عین علم و متحد با آن است، قهرا باید گفت پس تمام اشیاء عبارتند از بروز علم و فعلیت آن به نحوی که اگر بخواهیم از علم واجب الوجود یادکنیم ماهیات موجوده را باید مورد اشاره قرار دهیم لذا می گوئیم

علم او بعد الایجاد همان وجود اشیاء و بروز آنها می باشد (سبزواری، 1369، ج3: 1248-1249).

10. دیدگاه حکیم سبزواری درباره قدرت

13

ایشان قدرت را نزد حکماء اینگونه تعریف می کنند بدون فاعل به گونه ای که اگر خواست انجام دهد و اگر نخواست انجام ندهد. همین تعریف را معتبر می داند و می گوید متکلمین قدرت را به صحت و فعل و ترک تفسیر می کنند. این تفسیر را مورد خدشه می داند زیرا صحت یعنی امکان و واجب الوجود که واجب الوجود من جمیع الجهات است، نمی شود در قدرت واجبی اش امکان را متعبر دانست اگرچه گفته اند ترک را می شود برای مدت غیر متناهی به واجب نسبت داد. تمام این حرف ها باطل است. پس باید قدرت را اینگونه تعریف کنیم بودن فاعل به گونه ای که اگر خواست انجام دهد و اگر نخواست انجام ندهد. و علم را مشیت را هم در آن دخیل بدانیم (سبزواری، 1396: 66).

11. نتیجه گیری

برای اثبات وجوب راه های مختلفی مانند حدوث عالم، برهان حرکت و برهان نفس که می توان از طریق آنها وجود واجب را اثبات کرد، ذکر شد. نکته مورد توجه این است که بهترین راه برای اثبات واجب راهی است که هم متقن باشد و هم سهل الوصول به نتیجه باشد. در نتیجه باید گفت که برهان صدیقین بهترین راه برای رسیدن به واجب است. زیرا در آن از خود واجب به واجب می رسیم و هیچ غیر او واسطه قرار داده نمی شود. حکیم سبزواری برهان صدیقین را به عنوان بهترین راه برای اثبات واجب پذیرفته است. به همین جهت تقریراتی را در این زمینه ارائه کرده است. سبزواری مجموعاً چهار تقریر ارائه کرده است در مورد توحید ذات به این معنا که واجب هیچ شریک و شبیهی در ذات خود ندارد، از حکیم سبزواری برای اثبات توحید واجب دو برهان در این زمینه ذکر شد یکی استناد به قاعده صرف الشیء و دیگر اینکه تعداد اله تالی فاسد دارد. در مورد بساطت واجب که او بسیط محض است و هیچگونه ترکیبی در او راه ندارد، در این زمینه سبزواری دو برهان را ارائه کرده است و نقصانی که در این براهین ذکر شده به نظر می رسد آن بود که بساطت محض و علی الاطلاق را برای واجب اثبات نمی کرد و در آخر برای جبران این تقسیه استناد به برهان بسیط الحقیقه پیشنهاد می گردد. حکیم سبزواری برای اثبات علم

واجب به ذات خود از دو طریق قاعده معطی شیء فاقد شیء نیست و قاعده کل مجرد عاقل استفاده کرده است. درباره علم واجب به اشیاء قبل از ایجاد، حکیم سبزواری قاعده بسیط الحقیقه را در این زمینه مطرح کرده است قاعده ای که مبتنی بر اصالت وجود و تشکیک وجود بوده است. حکیم سبزواری در مدعای خود یعنی اینکه واجب، به اشیاء اعم از مجردات و مادیات علم حضوری دارد، همسو با شیخ اشراق بوده اما در مقام ارائه دلیل، بر مشرب خواجه نصیر الدین طوسی قدم برداشته است.

- انیس، ابراهیم (1392)، فرهنگ المعجم الوسیط، محمد بندر ریگی، چاپ چهارم، جلد 1، قم: انتشارات اسلامی
- توفیقی پور، سید احمد (1401)، تعاملات کلامی- فلسفی مساله‌ی اشتراک معنوی وجود در خداشناسی از دیدگاه حکیم سبزواری و قاضی سعید قمی، دومین کنفرانس بین المللی علوم انسانی، حقوق، مطالعات اجتماعی و روانشناسی
- توکل، محمد هادی؛ قاسمی، اعظم (1396)، امکان معرفت عقلی به خداوند متعال از منظر حکیم سبزواری، دوفصلنامه حکمت معاصر
- جوادی آملی، عبدالله (1393)، شرح حکمت متعالیه، ج 5، انتشارات اسراء، ص 55
- رستمی، ابراهیم (1396)، مقایسه تحلیلی دیدگاه ملاهادی سبزواری و علامه طباطبای در علم الهی به جزئیات، اندیشه نوین دینی، شماره 53
- سبزواری، هادی (1316)، تعلیقات اسفار، ج 9، قم: مصطفوی، صص 17-16
- سبزواری، هادی (1369)، شرح منظومه، ج 5، تهران: نشر ناب، صص 614-616
- سبزواری، هادی (1389)، اسرار الکلم، ج 1، قم: مطبوعات دینی، صص 76-63
- سبزواری، هادی (1396)، کتاب اسرار الحکم در حکمت علمیه و عملیه، ج 1، چاپ اول، تهران: مولی، ص 15
- صالح، سید محمد حسن؛ جعفری، محمد (1391)، واکاوی استشهاد به حدیث اعرف‌والله بالله در برهان صدیقین، نشریه علمی وزارت علوم
- فناهی اشکوری، محمد (1389)، درآمدبر تاریخ فلسفه اسلامی، ج 3، چاپ اول، تهران: سمت، صص 12-11
- مطهری، مرتضی (1389)، مجموعه آثار درسهای الهیات شفاء، ج 8، انتشارات صدرا، ص 273